

مبارزہی طبقاتے و رہایے زنان

پروانہ قاسمی
جابر کلیبی



مبارزہی طبقاتے ورہایے زنان

پروانہ قاسمے ، جابر کلیہ

مبارزه‌ی طبقاتی و رهایی زنان

نویسنده: پروانه قاسمی، جابر کلیبی

طراحی جلد و صفحه‌بندی: سینا اعتمادی

چاپ اول تابستان ۲۰۰۶

چاپ دوم زمستان ۲۰۰۷

چاپ سوم بهار (با تصحیحات مختصر) ۲۰۱۳



انتشارات پروسه

www.processgroup.org

۱۳۹۱

فهرست

مقدمه	۷
من یک زنم / پروانه قاسمے	۱۰
رهایی زنان تنها در روند مبارزه‌ی طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری امکان‌پذیر است! / پروانه قاسمے، جابر کلییے	۱۳
مروری بر وضعیت جنبش زنان در ایران و جهان / پروانه قاسمے	۲۰
تاملی بر جنبش زنان و ارزیابی مشکلات آن / پروانه قاسمے، جابر کلییے	۲۷
موانع و مشکلات سازماندهی مستقل زنان / پروانه قاسمے، جابر کلییے	۳۷
جنبش زنان، مطالبات و اشکال سازمان‌یابی آن، پاسخی به نابرابری جنسیتی / پروانه قاسمے	۴۳
گذری تاریخی به نقش انقلابی زنان در جنبش‌های اجتماعی / جابر کلییے	۵۲
نقش زنان در جنبش‌های انقلابی در روسیه	۵۴
حدیقه، کارگر گونی‌بافی / پروانه قاسمے	۶۹

مقدمه

کتابی که در پیشِ رو دارید یک مجموعه از مقالاتی است که ما، پروانه قاسمی و جابر کلیبی در مورد مسائل زنان، در فرصت‌ها و به مناسبت‌های گوناگون نوشته‌ایم. انتشارِ این مقالات در یک کتاب از این واقعیت ناشی شده است که پراکندگیِ این مقالات موجب می‌گردد تا فکرِ اساسی که در همه‌ی آن‌ها دنبال می‌شود، پیوستگیِ خود را از دست داده و به این ترتیب به طور ناقص دریافت شود. تهیه‌ی هر کدام از این مقالات، در زمان‌های معین و برای طرح یک یا چند مساله از انبوه مسائلِ زنان تنظیم شده است و در برگیرنده‌ی بخشی از مسائل زنان می‌باشد. از این رو هنگامی که در مجموع و در ارتباط با هم قرار گیرند طبعاً دید وسیع‌تری را در اختیار خواننده می‌گذارند. تکرار نکته‌ها و مسائل هم‌گون که در برخی از این مقالات آمده است نیز به دلیل موضوع مشترکی است که در همه‌ی مقالات دنبال می‌شود. با این همه، هرچه بیشتر

مسائل زنان را بشکافیم و در زوایای گوناگون آن‌ها را به کاوش بنشینیم، به دلیل گستردگی و عمق این مسائل، باز هم قادر نه خواهیم شد به‌طور کامل حق مطلب را در این زمینه اداء کنیم.

مسائل زنان با گستردگی تاریخی و عمق اجتماعی خود، انبوهی از مسائل کهنه و جدید حل نشده را شامل می‌شود که در مراحل مختلف تاریخی جامعه‌ی استبداد زده‌ی ایران انباشت شده‌اند. جامعه‌ی ایران از زمانی که خود را شناخته همواره زیر استبداد و دیکتاتوری و سرکوب شدید قرار داشته است و ما حتا یک دوران مختصر را در طول تاریخ به یاد نداریم که مردم ما توانسته باشند نفس راحتی کشیده و اندکی به عنوان انسان‌هایی با حق و حقوق متعارف اجتماعی، به خود پرداخته باشند. استبداد مستمر در جامعه‌ی ایران، این جامعه را از رشد و تکامل طبیعی و پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی و شخصیتی افراد آن باز داشته است. جنبش‌های آزادی‌خواهانه که زنان بنا بر نیازی که به تغییرات ساختاری در نظام اجتماعی و سیاسی مُسلط بر جامعه دارند، در آن‌ها شرکت وسیع کرده‌اند، هیچ‌گاه به اهداف خود نرسیدند و هر بار این زنان بودند که بیش از دیگران باید نتایج ارتجاعی و خفقان و ترور ناشی از شکست را تحمل می‌کردند.

به باورِ ما، مسائل زنان، مسائل انقلاب اجتماعی ایران می‌باشند که پرداختن به آنها یکی از وظایف مهم هر انسان آزادی‌خواهی است. ما به سهم خود کوشش می‌کنیم بخش مهمی از فعالیت‌های سیاسی و تحقیقی خود را در این راستا متمرکز کنیم.

پروانه قاسمی، جابر کلیبی

تابستان ۲۰۰۶

ghassemi2@yahoo.ca

djaber_ka@yahoo.ca

www.djaber-ka-parvaneh-gh.com

من یک زنم

پروانه قاسمی

من زن صد ساله‌ام

صدها هزار ساله‌ام

زنی که تمامی رنج‌ها را از هزاران سال پیش کشیده است

در قرونِ وسطا، مرا چون جادوگری به آتش کشیدند

گاهی به‌خاطر زن بودنم، در کودکی زنده بگورم کردند

در جای جای این کره‌ی خاکی، گاهی به‌خاطر عشق آتشم زدند، سنگسارم کردند

برای رشادت‌هایم

برای مبارزاتم

برای آزادی

به خاطر اینکه کار گرم

دهقانم

برای مادر بودنم

برای خواهر بودنم

به خاطر زن بودنم

به دارم کشیدن و تیربارانم کردند

حتا وقتی جلادان می خواستن مرا به دار بکشند، شکنجه ام کردند، تجاوزم

کردند و بعد به دارم کشیدند

من زنم، زنی که به اندازه این کره خاکی عمر دارم و رنجه ها کشیده ام

فریادهایم قرن هاست دل همگان را به درد می آورد

من سفیدم، سیاهم، قرمز و زردم

به هر رنگی که باشم یک زنم، زنی که دیگر نمی‌خواهد به سان گذشته زندگی کند

زنی که می‌خواهد دگرگون کند، زنی که دیگر پایبند قوانین شما نیست
زنی که می‌خواهد آزاد و رها باشد و دیگران را نیز رها سازد

پروانه قاسمی

تقدیم به همه‌ی زنانِ ستم‌دیده‌ی جهان

رہایی زنان تنها در روندِ مبارزهی طبقاتی علیه نظامِ سرمایہ داری امکان پذیر است!

پروانہ قاسمے / جابر کلیہ

در ایران و سایر کشورهای جهان وضعیت زنان، به‌ویژه زنانِ زحمت‌کش در نتیجه‌ی بحران‌ها و نابسامانی‌های نظام سرمایه‌داری باز هم به وخامت بیشتری گرائیده است. اولین قربانیان بحران‌های اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری، کارگران و زحمت‌کشان به‌ویژه زنان هستند. در همه‌ی زمینه‌های اجتماعی، این حقوق و موقعیت اجتماعی آن‌هاست که قربانی تغییرات ساختاریِ جوامع سرمایه‌داری می‌شود و این امر تنها به کشورهای پیرامونی محدود نمی‌شود. در کشورهای پیرامونی، اساساً از حقوق و موقعیت اجتماعی زنان نمی‌توان سخن راند، زیرا زنان این جوامع در بی‌حقوقی کامل به‌سر می‌برند. بحث ما در این‌جا در برگیرنده‌ی اشاراتی کلی به مسائل و مشکلات عمومی زنان است که طبعاً از زاویه‌ی دید طبقاتی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد.

اگر مسائل زنان را به‌طور مجرد و بدون ارتباط طبقاتی و اجتماعی آن در نظر بگیریم، امری که زمینه‌ی فکری و سیاسی برخی فمینیست‌های لیبرال را تشکیل می‌دهد، مشکلات زنان به‌طور عام شامل همه زنان، صرف‌نظر از تعلق طبقاتی آن‌ها می‌شود. زیرا در عرف جامعه‌ی مردسالار بورژوازی، مساله‌ی جنسیت و این که زن به عنوان جنسیت درجه دو، از حقوق اجتماعی مساوی

با مردان برخورداری نمی‌باشد، مسالهی پوشیده‌ای نیست. در عین حال نباید فراموش کرد که زنان بورژوا به دلیل تعلق طبقاتی به طبقه‌ی حاکم و شرکتِ مستقیم و غیرِ مستقیم در سلطه‌ی سیاسی با زنانِ کارگر و زحمت‌کش تفاوت‌های چشم‌گیری دارند. مضافاً، کم نیستند زنانِ بورژوایی که در ارگان‌های سرکوبِ دولتی از بالا تا پایین دارای مسئولیت‌های تعیین‌کننده‌ای هستند. بنا بر این، زنانِ کارگر و زحمت‌کش و زنانِ بورژوا، هر دو به یکسان در مقابلِ تبعیضِ جنسیتی در جامعه‌ی طبقاتی قرار ندارند. اگر نه‌خواهیم برخی حقوقِ صوریِ بورژوایی در موردِ زنان را- که تازه همین هم نتیجه‌ی مبارزه‌ی زنانِ زحمت‌کش و سوسیالیست در جوامعِ اروپایی است- ایده آل‌یزه کنیم، ناگزیر باید از این فراتر رفته و مسالهی زنان را به عنوان یک مسالهی اساسی در یک نظام اجتماعی- طبقاتی در نظر بگیریم. هنگامی که در جامعه‌ی طبقاتی، موقعیتِ زنان توسط تقسیمِ کارِ اجتماعی تعیین می‌شود، ناگزیر برای تغییرِ وضعیتِ اجتماعیِ زنان، پیش از هر چیز باید تقسیمِ کار و در یک کلام، سازماندهیِ جامعه را تغییر داد. تغییر سازماندهیِ جامعه اما مسالهی تاریخی است و مربوط به روابط طبقاتی در جامعه می‌شود. تا زمانی که سازماندهیِ جامعه بر اساس مالکیت خصوصی و روابط کالایی استوار است، نمی‌توان انتظار

داشت که میانِ انسان‌ها در روندِ تولید و بازتولیدِ حیاتِ مادی، مناسباتِ دیگری جز مناسباتِ ارزش‌آفرینی و کسبِ سود حاکم باشد. از خودبیگانگی میانِ انسان‌ها- از تولیدکنندگان گرفته تا صاحبانِ ابزارِ تولید، ناشی از روندِ تقسیمِ کار و مکانیسمِ شیوه‌ی تولید در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. در همین روند است که انسان‌ها، زنان و مردان تبدیل به اشیاء و ابزار در خدمتِ گردش و انباشتِ سرمایه می‌شوند که البته سهمِ زنان در این روند، در زوایای مرئی و نامرئیِ روابطِ اجتماعی، سهمِ سنگین‌تری است! به این معنا، آزادی و رهاییِ زنان از قید و بندِ جوامعِ سنتی، در واقع رهاییِ انسان‌ها از سلطه‌ی طبقاتی است.

جنبشِ کارگری در جامعه‌ی سرمایه‌داری، به‌طور کلی به دلیلِ مقام و موقعیتِ تاریخی و اجتماعیِ طبقه‌ی کارگر به عنوانِ طبقه‌ای که بدیلِ اجتماعیِ نظامِ سرمایه‌داری است، بستری است که مناسب‌ترین شرایط را برای سایرِ مبارزاتِ اجتماعی فراهم می‌سازد. جنبشِ زنان نیز به مثابه‌ی یکی از ستون‌های اصلیِ تغییراتِ اساسی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، برخلافِ تصویری که در میانِ فمینیست‌های بورژوا لیبرال و نیز جریان‌اتِ چپِ سنتی رایج است، مساله‌ای روبنایی و صرفاً معلولِ قوانینِ مردسالار و سنت‌های ارتجاعیِ باقی‌مانده از

جوامع کهن نیست بلکه دقیقاً مقوله‌ای زیربنایی و مربوط به تقسیم کار اجتماعی در تولید است. در تقسیم کار اجتماعی بورژوازی در روند تولید است که مقام و موقعیت همه‌ی افراد جامعه تعیین می‌گردد و درست در این ارتباط است که مشکلات زنان با مساله‌ی استثمار نیروی کار زحمت‌کشان هم‌سنخ و هم‌ماهیت می‌شود.

بنا بر این، جنبش زنان به عنوان یک جنبش واقعی اجتماعی اگر بخواهد به اهداف انسانی خود دست یابد، باید آینده‌ی خود را هم‌سو و هم‌سرنوشت با مبارزه‌ی آن طبقه‌ای سازد که از نظر تاریخی و اجتماعی رسالت تغییر بنیادی جامعه‌ی سرمایه‌داری را به عهده دارد. درست در همین روند است که مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی زنان، نه تنها در جامعه‌ی سرمایه‌داری بلکه حتا پس از انقلاب اجتماعی و در جامعه‌ی سوسیالیستی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. انقلاب سوسیالیستی بدون عنصر مبارزه برای رهایی زنان اصولاً به اهداف خود نخواهد رسید. در یک کلام مضمون مبارزات زنان در ماهیت خود سوسیالیستی است و این مضمون تنها در راستای مبارزه برای سوسیالیسم است که می‌تواند به‌طور واقعی خود را بیان کند.

نبرد برای رهایی زنان اما، نبردی مداوم و در همه‌ی ابعاد زندگی اجتماعی باید جریان بیابد؛ در جامعه، در خانواده، در محل کار و به‌ویژه در جریان‌ات سیاسی باید علیه آداب و رسوم ارتجاعی و روابط مردسالار قیام کنیم. بدون چنین مبارزه‌ای، نبرد طبقاتی یکی از عناصر مهم رهایی را از دست می‌دهد و سرنوشتی هم‌چون سرنوشت انقلابات شکست‌خورده‌ی قرن گذشته می‌یابد. مبارزه برای رهایی زنان به دلیل ماهیت ضد سرمایه‌دارانه‌ی خود نمی‌تواند در محدوده‌ای حقوقی و اجتماعی که بورژوازی تعیین می‌کند جریان بیابد و به دست‌آوردهای ارزنده‌ای برای زنان نایل گردد. انتخاب سمبل‌ها و ارگان‌های حقوقی و سیاسی بورژوازی برای طرح خواست‌های ویژه‌ی زنان ایران کج‌راهه‌ای است که عملاً به جدایی مسائل زنان از مبارزه‌ی طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری می‌انجامد و جنبش زنان را از اهداف خود دور و از متحدان واقعی آن محروم می‌سازد. به‌ویژه، در دورانی که مبارزات اجتماعی در ایران و جهان ابعاد وسیعی می‌یابد و در این میان جنبش کارگری به نقش تاریخی خود آگاه می‌شود، جنبش زنان نمی‌تواند در مسیر دیگری جز در راه مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری به خواست‌های خود برسد. این جنبش ماهیتاً بخشی

تفکیک‌ناپذیر از مبارزاتِ زحمت‌کشان علیه نظام سرمایه‌داری است و رشد و تکاملِ خود را در این راستا می‌تواند تأمین و تضمین کند.

جنبشِ زنانِ ایران نیز از این اصل مستثنا نیست؛ به ویژه در دورانی که جنبشِ کارگری می‌رود تا تبدیل به جریانی تعیین‌کننده در صحنه‌ی سیاسی جامعه گردد، شرایط مناسبی برای مبارزه‌ی زنان فراهم می‌شود.

درکِ این شرایط برای جنبشِ زنانِ ایران اهمیتِ اساسی دارد زیرا تنها راهِ رشد و تکاملِ جنبشِ زنان، پیوندِ این جنبش با مبارزاتِ کارگری است. در غیرِ این صورت، جنبشِ زنان بسترِ واقعیِ تحققِ اهدافِ خود را از دست خواهد داد و در گیر و دارِ مبارزه‌ی طبقاتی به انحراف کشیده خواهد شد.

مروری بر وضعیت جنبش زنان در ایران و جهان

پروانه قاسمی

از هنگامی که سوسیالیست‌ها برای اولین بار مسالهی زنان را به مثابه‌ی یک مسالهی اجتماعی- طبقاتی مطرح کردند، دیر زمانی می‌گذرد. کلارا زتکین یکی از پیش‌کسوتانِ کمونیست در جنبشِ زنان بود.

هم او بود که از حق و حقوق زنان دفاع کرد و حق رأی برای زنان را مطرح ساخت. ۸ مارس به عنوان روزِ زن نیز به ابتکار او مورد تصویب کنگره‌ی انترناسیونال دوم در سال ۱۹۱۰، در کپنهاگ قرار گرفت. کمونیست‌ها همواره طرح‌ها، برنامه‌ها و تئوری‌های مهمی در رابطه با آزادی زنان ارائه داده‌اند و برای تحقق آن‌ها نیز مبارزه کرده‌اند. با این همه، اگر بخواهیم یک ارزیابی مختصری از نتایج این کوشش‌ها بکنیم، ترازنامه‌ی چندان رضایت‌بخشی از این مبارزات بر جای نمی‌ماند. با این همه این کمونیست‌ها بودند که مسالهی زن در جامعه‌ی سرمایه‌داری را به‌طور علمی و درست مطرح کردند.

انقلاب اکتبر، به عنوان آغاز دورانِ نوینی از حیاتِ بشریت، در عینِ حال که در تحققِ آن بسیاری از زنانِ مبارز سهمِ مهمی داشتند ولی دیری نپایید و به دلایلی که در حوصله‌ی این مقاله نیست، شکست خورد و یکی از جنبه‌های این شکست کنار گذاشتن آزادیِ زنان از قید و بندِ جامعه‌ی سنتی بود. از آن پس تفکر و عمل‌کردی در جنبشِ کمونیستی جایِ خود را باز کرد که هیچ

وجه مشترکی با ایده‌ها و اندیشه‌های رهایی‌بخش کمونیستی در مورد زنان نداشت. البته این تنها مسائل زنان نبود که این چنین از مبارزه‌ی طبقاتی حذف شد بلکه این مساله به عنوان نمونه‌ای است برای سایر مسائل اجتماعی که همانند مسائل زنان به سرنوشت غم‌انگیزی دچار شدند!

در قیام‌ها و انقلابات دیگر، در اقصا نقاط دنیا نیز، علیرغم شرکت گسترده و فعال زنان در جنبش‌های انقلابی، هیچ‌گاه مسائل و حقوق زنان به عنوان یکی از مسائل اساسی انقلاب مطرح نشده است.

در اروپا و امریکا بعد از پایان جنگ دوم جهانی، به ویژه از سال‌های ۶۰ تا ۷۰ میلادی، مبارزات زنان به نقطه‌ی اوج خود رسید و از آنجا که مبارزات کارگری، جنبش‌های ملی و مبارزات آزادی‌بخش در این دوران خصلتی ضد امپریالیستی داشتند، جنبش زنان نیز تحت تاثیر چنین روندهایی ارزش‌های بورژوایی حاکم بر جوامع سرمایه‌داری را به زیر سوال کشید. هم‌گامی و هم‌سوئی جنبش زنان با جنبش‌های اجتماعی دیگر در اروپا و امریکا در این سال‌ها باعث تقویت آن در مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک و اجتماعی خویش گردید و در این راه به دست‌آوردهای نسبتاً مهمی نیز رسید.

اما، طی سال‌های ۸۰، که در واقع دورانِ اُفتِ جنبشِ کارگری و به‌طور کلی جنبش‌های اجتماعی در متروپل‌های امپریالیستی است، جنبشِ زنان نیز اُفتِ چشم‌گیری می‌یابد و به‌جای ایده‌های انقلابیِ پیشینِ اینک نوعی لیبرالیسم بر بخش‌های معینی از این جنبش مسلط می‌گردد. ماحصلِ این وضعیت این‌که فعالانِ جنبشِ زنان بیشتر سعی می‌کنند تا راه‌حل‌های سطحی برای مسائلِ زنان را در نظامِ سرمایه‌داری و حکومت‌های آن جست‌وجو کنند. در این زمینه نیز از طریق کتاب و مقاله سعی می‌کنند به توجیه تزه‌های لیبرال‌مآبانه بپردازند. در عین حال برخی نیز بر این باورند که برای آگاهیِ زنان و گرفتنِ حقوقِ اجتماعیِ آن‌ها اینک باید از پایین اقدام نمود.

از جانبِ دیگر، وضعیتِ نابرابرِ زنان با مردان و تبعیضاتِ پنهان و آشکار نسبت به زنان در اروپا، امریکا و کشورهای اسکاندیناوی که علیرغم اشتغالِ وسیعِ زنان در این کشورها، کماکان ادامه دارد، این نظر که زنان هرچه بیشتر در روندِ کار و تولیدِ اجتماعی شرکت کنند به همان نسبت و به‌طورِ خودبه‌خودی به حقوقِ برابر با مردان خواهند رسید را تضعیف کرده است. شرکتِ زنان در کارِ اجتماعی در عینِ حال که به استقلالِ اقتصادیِ زنان کمک می‌کند ولی هیچ‌گاه به خودیِ خود منجر به دریافتِ شعورِ اجتماعی و آزادی نمی‌گردد.

البته استقلال اقتصادی پیش‌شرط رشد آگاهی و زمینه‌ی مادی دفاع زنان از حقوق اجتماعی خویش در مقابل مردان است ولی هیچ‌گاه به طور مکانیکی چنین امری را میسر نمی‌سازد. فراموش نکنیم که جنبه‌ی دیگر کار اجتماعی در روابط تولید سرمایه‌داری، از خودبیگانگی فروشندگان نیروی کار نیز هست و این شامل کارگران و سایر شرکت‌کنندگان در روند تولید نیز می‌شود. زنان و نیز مردان در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داریست که به مکانیسم‌های ضد بشری این نظام پی می‌برند و راه‌حل اجتماعی آن را می‌یابند. جنبش زنان با افتی که از سال‌های ۸۰ به این طرف بر آن سایه افکنده است هنوز هم نتوانسته حرکت سیاسی و اجتماعی خود را بر مبنای دقیقی، مستقل از گرایشات بورژوازی استوار سازد. در برخی از کشورها که زنان توانسته بودند بخشی از حقوق اجتماعی خود را از نظام حاکم بگیرند، بورژوازی دوباره به عناوین مختلف در حال پس گرفتن آن است. برخی به غلط بر این باورند که حقوق اجتماعی از جمله حقوق زنان را بورژوازی "اعطاء" کرده است، بنابراین بورژوازی قادر است در این زمینه نیز دست به رفرم‌های معینی بزند. این نظر زمانی که در رابطه با ماهیت زن‌ستیز جمهوری اسلامی بیان می‌شود ابتدال خود را به نحو روشنی آشکار می‌سازد. پیروان این نظر به این امید هستند که بورژوازی حاکم تحت

عنوانِ روندِ "اصلاحات" به معضلِ زنان نیز پاسخ خواهد داد! کم نیستند زنانِ مدعیِ فمینیسم در ایران که مبارزه برای احقاقِ حقوقِ زنان را ابزاری در خدمتِ برنامه‌های اصلاح‌طلبانِ حکومتی کرده‌اند. علاوه بر جریانِ مسخره‌ی فمینیسمِ اسلامی که برای مدتی نُقلِ محافلِ جریاناتِ رفرمیستی بود، فمینیسمِ اصلاح‌طلب ترفندِ جدیدی است برای منحرف کردنِ جنبشِ زنان و کشاندنِ آن به دامنِ بورژوازی!

اما آن‌چه مربوط به وضعیتِ عمومیِ زنان در مقیاسِ جهانی می‌شود، این واقعیت است که بحرانِ ساختاریِ نظامِ سرمایه‌داری بارِ عمده‌ی بی‌کاری، فقر و نابسامانیِ اقتصادی و اجتماعی را به‌دوشِ اقشار و طبقاتِ اجتماعیِ محروم انداخته و این زحمت‌کشان هستند که باید تاوانِ این بحران‌ها را بدهند. طبعاً زنان به عنوان بخشی از جامعه که علاوه بر تحملِ شدتِ روزافزونِ استثمار نسبت به نیروی کار، از روابطِ عقب‌مانده‌ی جامعه‌ی سنتی یعنی مردسالاری نیز رنج می‌برند، هدفِ مناسبی برای نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعیِ نظامِ سرمایه‌داری هستند. در نظامِ سرمایه‌داری اساساً صحبت از حلِ مسائل و مشکلاتِ زنان امری واهی و به دور از خصلت‌های ضدبشریِ این نظام است به همین دلیل مبارزه برای آزادی و رهاییِ زنان از قیدها و بندهای جامعه‌ی

سنتی و دست‌یابی به حقوق برابر با مردان و برابری جنسیتی، به‌طور کلی یکی از اساسی‌ترین ستون‌های هر انقلاب اجتماعی ضد سرمایه‌داریست. توجه نکردن به این مساله، بهر رو به شکست انقلاب می‌انجامد. در یک کلام، انقلاب اجتماعی بدون جهت‌گیری علیه نظام مردسالار، به سرانجام نخواهد رسید.

زنان مبارز ایران باید به چند نکته‌ی مهم، بیش از پیش توجه کنند: جنبش زنان آینده‌ی خود را نه در هم‌سویی با برنامه‌های اصلاح‌طلبان بلکه در مبارزه علیه مناسبات سرمایه‌داری که رژیم جمهوری اسلامی بر آن اساس سیاست‌های زن‌ستیز خود را پیش می‌برد، باید جست‌وجو کند. اصلاح‌طلبان حکومتی با حمایت و هم‌یاری قدرت‌های امپریالیستی با عَلم کردن شیرین عبادی، مهرانگیز کار و... هدف دیگری جز منحرف ساختن مبارزات زنان ندارند. جنبش زنان با تشکیل صف مستقل خود در مقابل دولت و تمامیت جمهوری اسلامی و همراه با کارگران و زحمت‌کشان از جمله دانش‌جویان، معلمان، پرستاران و دیگر اقشار مردمی قادر خواهد بود به نظام و سلطه‌ی مردسالاری جمهوری اسلامی پایان دهد. رسیدن به کم‌ترین و ساده‌ترین حقوق اجتماعی زنان تنها و تنها در روند مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری حاکم و در جهت سوسیالیسم امکان‌پذیر است.

تاملی بر جنبشِ زنان و ارزیابی مشکلاتِ آن

پروانہ قاسمے / جابر کلیہ

بشریت در چنگال جنگ و بربریت امپریالیستی فشرده می‌شود و عواقبِ نکبت‌بارِ بحران‌های نظامِ سرمایه‌داری بیش از همه خود را به کارگران و زحمت‌کشان، به ویژه زنانِ زحمت‌کش تحمیل می‌کند و آن‌ها هستند که باید تاوانِ سنگینِ بحران‌ها و نابسامانی‌های نظامِ مردسالار را بپردازند. در ایران، زنان زیر فشار و اختناقِ قوانین و سنت‌های اسلامی که همه‌ی عناصرِ فعالِ جامعه را به بند کشیده‌اند، روزانه به نحوِ خشن و غیر قابلِ تحملی تحقیر و سرکوب می‌شوند. تصادفی نیست که هم در رژیمِ پادشاهی پهلوی و هم در نظامِ جمهوری اسلامی، تمرکزِ سرکوب و اجحاف علیه زنان شاخص و نمادِ استبدادِ عمومی مسلط بر جامعه است. از این رو کمتر جنبشِ سیاسی و اجتماعی را در ایران سراغ داریم که زنان در آن وسیعاً شرکت نه‌نموده و نقشِ مهمی را، پابه‌پایِ مردان ایفا نکرده باشند. نقشِ زنان و شرکتِ وسیعِ آن‌ها در جنبش‌های انقلابی از مشروطیت گرفته تا قیامِ مردمِ ایران علیه رژیمِ شاهی، شرکتی وسیع و نقشی تعیین‌کننده بود. حضورِ فعالِ زنان در تمامِ حوزه‌های مبارزه و اشکالِ متنوعِ آن، چنان است که بدونِ این عنصرِ مهمِ اجتماعی، هیچ جنبش و مبارزه‌ای به پیروزی نمی‌رسد. با این همه و علی‌رغمِ شرکتِ تعیین‌کننده‌ی زنان در مبارزاتِ اجتماعی، ما کمتر با بهبودِ وضعیتِ اجتماعیِ آن‌ها،

پس از پایان هر دوره از مبارزه هستیم. اگر مبداء حرکت اجتماعی و سیاسی زنان را جنبش تنباکو و جنبش مشروطه بگیریم (هر چند که زنان در اغلب جنبش‌های اجتماعی و سیاسی تاریخ ایران هم‌واره و در اشکال مختلف شرکت داشته‌اند!) و سپس مبارزات آن‌ها جهت دموکراتیزه کردن حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوران‌های پس از جنگ دوم جهانی (جنبش ملی کردن صنایع نفت، ۳۰ تیر و، و قیام زحمت‌کشان ایران علیه رژیم پهلوی) را به یاد بیاوریم آن وقت در خواهیم یافت که در هیچ‌کدام از این مراحل مبارزه، نه تنها کوچک‌ترین گشایشی در زمینه‌ی مشکلات و مسائل اجتماعی و سیاسی زنان ایجاد نگردید بلکه در این میان حتا خواست‌ها و نیازهای اجتماعی آن‌ها نیز مطرح نشده است. برای مثال در جنبش مشروطه، شرکت زنان تنها محدود به حضور توده‌ای آن‌ها در میتینگ‌ها و تدارک جبهه‌ی نبرد نمی‌گردید و در زمینه‌های دیگر، از جمله تشکیل گروه‌های مسلح در سنگرهای مقاومت علیه ارتجاع را نیز شامل می‌شد. اجساد دختران، که با پوشیدن لباس مردانه در سنگرها می‌جنگیدند، تنها نمونه‌ای از شرکت زنان انقلابی در جنبش مشروطه است. در همین نمونه‌ی تاریخی، ما شاهد موقعیت غم‌انگیز زنان و نفوذ تابوها و تحجر مذهبی در جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی سنتی می‌باشیم. آن‌ها ناگزیر می‌شوند

برای شرکت در مبارزه، هویت جنسیتی خود را در زیر لباس "مردانه" پنهان کنند تا در تصادم با سنت‌های ارتجاعی جامعه قرار نگیرند. نتایج جنبش مشروطه نشان داد که در این جنبش نه تنها به مسائل زنان توجه نشد بلکه در قانون‌های مصوب مجلس، زنان کماکان فاقد حقوق اجتماعی‌اند. با این همه، شرکت عملی زنان در مبارزات سیاسی می‌رفت تا شرایط اجتماعی را به سود زنان تغییر دهد. پس از جنبش مشروطه، زنان کوشیدند سازمان‌های ویژه‌ی خود، از قبیل "نسوان وطن‌خواه"، "بیداری نسوان"، "پیک سعادت"، "مجمع انقلاب نسوان" و... را تشکیل دهند و از این طریق مسائل خاص خود را در جامعه‌ی سنتی اسلام‌زده مطرح سازند. درست در همین رابطه است که روحانیون برای سرکوب جنبش زنان و جلوگیری از رشد ایده‌های مترقی در جامعه وارد عمل شدند و قانون‌های جدیدی در زمینه‌ی سانسور مطبوعات، به‌ویژه در مورد مسائل زنان وضع می‌گردد. در چارچوب این قانون‌ها، کسانی که نسبت به وضعیت زنان انتقاد می‌کردند یا علیه چادر و حجاب اسلامی مطالبی منتشر می‌نمودند، باید مجازات شوند.

نفوذ قوانین اسلامی در تعیین وضعیت حقوقی زنان در دوران حاکمیت خاندان پهلوی که گویا با "کشف حجاب" و "انقلاب سفید" زنان را از قید و بندهای

اجتماعی "آزاد" کرده است نیز ادامه داشته و جز در موارد سطحی و ظاهری، وضعیت اجتماعی و حقوقی زنان تغییر چندانی نکرده است. هنگامی که نظارت روحانیون بر قوانین و تصمیمات مجلس، به عنوان یک اصل ارگانیک در قانون اساسی شاهنشاهی گنجانده شده است، چگونه می توان توقع داشت که وضعیت حقوقی زنان دست خوش تغییراتی اساسی شود؟

محرومیت زنان از حقوق انسانی و لزوم مبارزه‌ی آنان برای رسیدن به آزادی و برابری اولین بار توسط حزب کمونیست ایران مطرح شد و در جنبش مشروطه و بعدها در ایجاد جمعیت‌های مختلف زنان تاثیر به سزایی داشت. پس از جنگ دوم جهانی، حزب توده نیز در تقویت جمعیت‌ها و جنبش زنان نقش داشت ولی از نفوذ خویش در جنبش زنان برای پیش‌برد سیاست‌های فرصت طلبانه و سازش کارانه که در چارچوب منافع و سیاست بین‌المللی اتحاد شوروی تنظیم می‌شد، استفاده می‌کرد. به‌طور کلی، جنبش سنتی کمونیستی گرچه مسائل زنان را مطرح کرده و برای رهایی آن‌ها از روابط و شرایط عقب مانده‌ی جامعه‌ی طبقاتی، سیاست و تئوری‌های قابل توجهی تدوین کرده است ولی در عمل نه تنها کوششی در تحقق آن‌ها نشد بلکه مبارزه در جهت حل مسائل زنان به آینده‌ی نامعلومی که هیچ‌گاه متحقق نشد، محول گردید. تفکیک مبارزه برای

کسبِ حقوقِ زنان از مبارزه‌ی طبقاتی، شرایط را برای ادامه‌ی روابطِ مردسالاری در جامعه فراهم کرد. این واقعیت که مسائل زنان بخشی تفکیک‌ناپذیر از مسائل انقلاب اجتماعی است و تکامل جامعه بدون کوشش در دگرگون ساختن وضعیت زنان امکان‌پذیر نیست، به‌دستِ فراموشی سپرده شد.

در جنبشِ چپ و کمونیستی ایران نیز فرهنگِ مردسالار جای خود را دارد و در اشکالِ مختلف خود را تولید و بازتولید می‌کند. در برنامه و سیاستِ اغلبِ جریاناتِ چپِ ایرانی اصولاً مسائل زنان جای ویژه‌ای اشغال نمی‌کند و برخورد به این مسائل با همان بینشِ سنتی انجام می‌گیرد که مشکلاتِ زنان را روبنایی و تابعی جزمی از تغییراتِ زیربنایی می‌داند و به این ترتیب آن را به بعد از انقلاب محول می‌کند. در حالی که در واقعیت اما، مسائل زنان یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل جامعه‌ی طبقاتی است و مربوط به چگونگی تقسیم کار اجتماعی در روندِ تولید و باز تولید و حیاتِ مادی است.

شرکتِ وسیعِ زنان در مبارزه علیه رژیم شاه و نقشِ اساسیِ آن‌ها در قیامِ ۱۳۵۷ در ایران نه تنها هیچ کمکی به ایجادِ شرایطِ مناسب برای زنان نکرد بلکه اولین قربانیِ ستم‌گریِ رژیمِ اسلامی زنان بودند. همان‌طور که در پیشِ گفتیم، نقشِ فعالِ زنان در جنبش‌های اجتماعی ایران کمتر دست‌آوردی

به سود بهبود وضعیت ناهنجار اجتماعی آن‌ها داشته است. سهم نیروهای چپ و کمونیست در ناکامی جنبش زنان در روند مبارزات اجتماعی را نباید فراموش کرد. این جریانات بدون توجه به ویژگی‌های جنبش زنان کوشیدند از آن به عنوان وسیله‌ای جهت تحقق اهداف و سیاست‌های عمومی خود استفاده کنند. اغلب این نیروها که در حقیقت باید پرچم‌دار آزادی و رهایی زنان باشند خود تصور مغشوش و ناروشنی از نقش و اهمیت آزادی زنان در روند انقلاب اجتماعی و دموکراتیزه کردن شرایط جامعه و در نتیجه در گذار به جامعه‌ی آزاد و رها داشتند و متأسفانه هنوز هم چنین تفکری بر بخش وسیعی از جریانات سیاسی حاکم است. در این هیچ شکی نیست که زنان و مردان کارگر و زحمت‌کش تنها به اتفاق و در یک سازماندهی طبقاتی مشترک می‌توانند روند دگرگونی بنیادی جامعه را در جهت رهایی از قید و بند روابط سرمایه‌داری که علت اصلی نابسامانی، استثمار، فقر و مذلت و تحمیل نظام مردسالار است، آغاز کنند. با این همه طرح مسائل ویژه‌ی زنان و مبارزه‌ی آن‌ها در جهت تحقق تساوی و حقوق برابر با مردان، حتا در سازمان‌های طبقاتی نیز ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. باید بر این واقعیت تأکید نمود که زنان به‌عنوان نیمی از جامعه هم‌واره در زیر ستم و اجحاف مضاعف که ناشی از

مذهب، سنت‌های عقب‌مانده و تقسیم کار اجتماعی سرمایه‌داری است، قرار دارند و کوشش برای دگرگون ساختن این شرایط علاوه بر نبرد عمومی ضد سرمایه‌داری، کوشش ویژه‌ای است که حامل اصلی آن خود زنان هستند. در یک کلام زنان در جامعه‌ی سرمایه‌داری علاوه بر مبارزه‌ی عمومی علیه این نظام، ناگزیرند در درون جنبش انقلابی نیز علیه آداب، سنت‌ها و امتیازات مردسالاری نیز به مبارزه برخیزند. این نبرد عنصری تفکیک‌ناپذیر در مبارزه‌ی طبقاتی در راه سوسیالیسم است که بدون آن مبارزه‌ی انقلابی مفهوم واقعی خود را از دست خواهد داد. از این رو سازماندهی نیروی مستقل زنان برای مبارزه در سطوح مختلف اهمیت تعیین‌کننده‌ای می‌یابد. این مبارزه اما، بدون ارتباط با نیروهای دیگر جامعه و جدا از روند عمومی ضد سرمایه‌داری ره به جایی نمی‌برد.

یکی از کمبودهای اساسی که تاکنون شرکت فعال زنان در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی داشته است، مطرح نکردن خواست‌ها و مسائل ویژه‌ی خود در مبارزه علیه نظام حاکم بوده است. در حالی که مسائل ویژه‌ی زنان بخش مهمی از مسائل اساسی انقلاب‌اند. از این رو، در هر جنبش سیاسی و اجتماعی باید اهمیت خاصی به شعارهای ویژه‌ی زنان داده شود. شرکت زنان در مبارزه

باید از حالتِ جنبی، تبعی و فیزیکی خارج شده، تبدیل به حرکتی سیاسی گردد.

جنبش اجتماعی زنان در عین حال متأثر از منافع طبقاتی متخاصم نیز هست. جریانات بورژوازی چه در حاکمیت و چه در خارج از آن می‌کوشند تا این جنبش را منحرف ساخته در خدمت منافع طبقاتی خود قرار دهند. اختراع عنوان‌های بی‌مسمایی چون "فمینیسم اسلامی" از این دست است. اما رشد و گسترش مبارزات مردم علیه رژیم اسلامی و شرکت گسترده‌ی زنان در این جنبش بیان‌گر شکست برنامه‌های تحمیقی رژیم در مورد زنان است. زنان مبارز به خوبی دریافته‌اند که رژیم فاسد و قوانین ارتجاعی اسلام همانند مذاهب دیگر، ذاتاً زن‌ستیز و عمیقاً ضد بشری‌اند. قوانین و ضوابط اسلامی چه در حاکمیت و چه در خارج از آن ماهیتاً یکی است و در هر شکل و شمایلی هم که عرضه شوند، جز سرکوب و دیکتاتوری لجام‌گسیخته علیه همه‌ی زحمت‌کشان، به‌ویژه زنان حاصلی نخواهند داشت.

از این رو، راه‌رهایی زنان از قیدها و بندهای قرون وسطایی که امروز نظام سرمایه‌داری علیه زنان اعمال می‌کند، راه مبارزه برای سوسیالیسم است. در این راستاست که زن و مرد کارگر و زحمت‌کش به اتفاق یک‌دیگر، جامعه‌ای

آزاد و خالی از تبعیض طبقاتی، نژادی و جنسیتی را پی خواهند ریخت. در این مبارزه زنان ایران به عنوان بخشی تفکیک‌ناپذیر از جامعه‌ی جهانی، تنها نیستند و مبارزه‌ی آنها به مرزهای ایران محدود نمی‌شود. آزادی زن ایرانی، مثل آزادی هر قشر و طبقه‌ی به بند کشیده‌ای در دوران کنونی، جز از طریق هم‌بستگی جهانی میان نیروهای انقلابی ضد سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست.

موانع و مشکلات سازماندہی مستقل زنان

پروانہ قاسمے / جابر کلیہ

۸ مارس به عنوان سمبل آزادی و رهایی زن، در واقع دست‌آورد جنبش کارگری است که در سال ۱۹۱۰ در کنگره‌ی انترناسیونال سوسیالیستی به تصویب رسید. از آن پس بشریت متریقی همه ساله این روز را گرامی می‌دارد. در این روز، به‌ویژه زنان کشورهای به اصطلاح متمدن و "دموکراتیک" با برپایی تظاهرات، جلسات و میتینگ‌ها به اعتراض نسبت به تضيیقات مضاعفی که در این کشورها نیز به زنان اعمال می‌شود، به اعتراض می‌پردازند. بنابراین، تنها زنان کشورهای عقب‌مانده و زیر سلطه‌ی استبداد نیستند که صرفاً به دلیل جنسیت خود مورد انواع و اقسام فشارها و تضيیقات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قرار دارند. در کشورهایی که نظام به اصطلاح دموکراتیک حاکم است، علی‌رغم کسب برخی حقوق زنان که آن‌هم دست‌آورد سال‌ها مبارزه‌ی انقلابی و پی‌گیر آن‌ها است، زنان هنوز در بسیاری زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، شغلی و اجتماعی نسبت به مردان در مرتبه‌ی پایین‌تری قرار دارند. از این رو جنبش زنان (فمینیسم) مانند هر جنبش اجتماعی و طبقاتی دیگر نه تنها از مرزهای این یا آن کشور گذشته و تبدیل به پدیده‌ای جهانی شده بلکه در عین حال برای از میان برداشتن واقعی تبعیض‌ها و فشارها علیه زنان باید از نظام‌های طبقاتی کنونی که بر مالکیت خصوصی بنا شده‌اند، نیز فراتر رفت.

بدین سان، ۸ مارس برای زنانِ مبارز فرصتی است تا به مسائل و مشکلاتی که فرا راهِ سازماندهیِ خود در جهتِ کسبِ حقوقِ اجتماعیِ خویش با آنها روبرویند، پردازند. پرداختن به این مشکلات اما تنها مربوط به زنان نمی‌شود بلکه به دلیل ریشه‌ای و اساسی بودنِ این مشکلات و در نتیجه خصلتِ اجتماعی و عامِ آنها، جنبشِ زنان از نظرِ اجتماعی و سیاسی تبدیل به عنصری ارگانیک در مبارزاتِ رهایی‌بخشِ کارگران و زحمت‌کشان شده و مساله‌ی زنان به مثابه‌ی یکی از مسائلِ گرهی جامعه، مربوط به همه‌ی نیروها و جریاناتِ سیاسیِ مترقی می‌شود. این واقعیت اما، تاکنون در میانِ اغلبِ جریاناتِ مترقی و انقلابی به ندرت از زمینه‌ی مناسبی برخوردار شده است. در جنبشِ مترقی و سوسیالیستی، گرچه به‌طورِ لفظی و تئوریک وضعیتِ زنان به درستی تحلیل شده ولی راه عملیِ چیرگی بر آن چندان روشن و خالی از ابهام نیست. به همین دلیل، یکی از مسائلِ مهم و برجسته‌ای که جنبشِ نوینِ کمونیستی باید در برخورد به مشکلات و نقدِ انحرافاتِ این جنبش طی قرنِ گذشته مورد توجه جدی قرار دهد، مساله‌ی زنان به عنوانِ مساله‌ی اجتماعی- طبقاتی است. اساساً مبارزه در راهِ دگرگونیِ بنیادیِ جامعه بدون قرار دادنِ مساله‌ی زنان به عنوانِ عنصری ارگانیک در استراتژی و تاکتیکِ این روند، مبارزه‌ای ناقص و

بدون سرانجام است، زیرا بر خلاف تصور غالب بر بخش‌های مهمی از جنبش کمونیستی که این مساله را روبنایی قلم‌داد می‌کند و حل آن را به آینده‌ای نامعلوم می‌سپارد، مساله‌ی زنان یکی از مسائل ریشه‌ای در زیر بنای اقتصادی و روابط تولیدی جامعه‌ی طبقاتی است. درست به همین خاطر است که بورژوازی می‌کوشد با نفوذ در جنبش زنان، آن را از پیوند یافتن با سوسیالیسم و طبقه‌ای که رسالت تاریخی تغییر بنیادی جامعه را به عهده دارد، یعنی پرولتاریا باز دارد. این در عین حال بیان اهمیت سیاسی جنبش زنان در مبارزات اجتماعی است.

در ایران نیز عَلم کردن "فمینیسم اسلامی" یکی از مظاهر چنین کوششی است که توسط جمهوری اسلامی برای تحقیر زنان و ادامه‌ی اسارت آن‌ها طرح‌ریزی شده است. در این میان برخی جریانات که بر خود عنوان فمینیست را نهاده‌اند، در خارج و داخل به دلیل درک محدود از جنبش فمینیستی و در نتیجه‌ی جدا کردن مسائل زنان از مبارزه‌ی سیاسی و طبقاتی، تا مدت‌ها به دیده‌ی مثبت به این پدیده‌ی ارتجاعی می‌نگریستند. پس از بر ملا شدن ماهیت واقعی فمینیسم اسلامی، بورژوازی به عناوین مختلف و در پوشش‌های گوناگون فرهنگی، هنری و اجتماعی به کوشش‌های خود برای تحمیل زنان و

به هدر دادنِ پتانسیلِ انقلابیِ عظیمی که در این جنبش نهفته است، ادامه داد. خاتمی با شعارهای عوام‌فریب به میدان آمد و چه بسیار جریاناتِ سیاسی را برای مدتِ طولانی به دنبالِ خود کشاند. کم نبودند زنانِ مدعیِ فمینیسم در ایران و خارج که در خاتمی نورِ امیدی مشاهده کردند و با حمایت از او در واقع به ادامه‌ی حاکمیتِ ضدِ زنِ اسلام کمک کردند.

اوجِ عقب‌ماندگی و ضعفِ برخی جریاناتِ فمینیست و سازمان‌های به اصطلاح مدافعِ زنان اما هنگامی است که این جریانات و نیز برخی افراد از جایزه‌ی صلحِ نوبل به خانمِ عبادی چنان دست و پای خود را گم کردند که این ترفندِ امپریالیستی برای "اصلاح" چهره‌ی منفورِ ضدِ زنِ اسلام و توجیهِ جمهوری اسلامی را "پیروزیِ زنانِ ایران" قلم‌داد کردند. نوعی فمینیسمِ بورژوایی در میانِ برخی جریاناتِ به اصطلاح مدافعِ حقوقِ زنان حاکم است که "زن" را نه یک عنصرِ اجتماعی- طبقاتی بل که صرفاً یک جنسیتِ فاقدِ روابطِ اجتماعی می‌پندارد و برای این طرزِ تفکر تنها زن بودن کافی است تا همه چیز توجیه شود. از سویِ دیگر جریاناتِ اسلامی در اپوزیسیون، از قبیلِ سازمانِ مجاهدین و . . . ، با همان تفکرِ ارتجاعی نسبت به زنان، از آن‌ها به عنوانِ ابزارِ تحققِ سیاست‌های خود استفاده می‌کنند.

موانع و مشکلاتی که پیش پای سازمان‌یابی نیروی عظیم زنان قرار دارد اما، تنها به کوشش‌های بورژوازی در داخل و خارج رژیم محدود نمی‌شود. در میان جریانات چپ، کمونیست و فمینیست ایرانی نیز اهمیت و ضرورت جنبش مستقل زنان در مبارزه‌ی سیاسی و طبقاتی هنوز آن‌طور که باید و شاید درک نشده است. در این بخش از اپوزیسیون در عین حال که زمینه‌های تئوریک و سیاسی قابل توجهی وجود دارد ولی هنوز برخی تابوها که محصول جامعه‌ی سنتی عقب‌مانده هستند، در این گروه‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند. یکی از مشکلاتی که منجر به دوری زنان ایران از سازمان‌های مزبور شده، همین وضعیت است. مردسالاری که در روابط و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تولید و بازتولید می‌شود، در اشکال مختلف و ظواهر گوناگون، در میان جریانات چپ نیز وجود دارد. تقسیم کار و مسئولیت در سازمان‌های سیاسی و در روابط خانوادگی، همه و همه شدیداً تحت تاثیر ارزش‌ها و معیارهای جامعه‌ی سنتی قرار دارند. این‌ها همه در مجموع مشکلات فرهنگی، سیاسی و بینشی هستند که به عنوان موانع اصلی فرا راه سازمان‌یابی جنبش زنان قرار دارند. غلبه بر این مشکلات نیاز به مبارزه‌ای جدی از جانب زنان و مردان انقلابی در همه‌ی سطوح فرهنگی، سیاسی و سازمانی دارد.

جنبشِ زنان، مطالبات و اشکالِ سازمانِ یابیِ آن،

پاسخی به نابرابریِ جنسیتی

پروانہ قاسمے

وضعیت اجتماعی زنان در هر جامعه نمودار وضعیت عمومی و درجه رشد سیاسی و اجتماعی آن جامعه است. از این رو پیش شرط پیشرفت و تعالی هر جامعه تأمین حقوق و آزادی زنان در آن، از روابط خانوادگی گرفته تا تقسیم کار اجتماعی است!

نگاهی گذرا به تاریخ مبارزات اجتماعی - تا آن جا که تاریخ به یاد دارد، نشان می‌دهد که زنان همواره علیه شرایط ناهنجار کار و زندگی خویش مبارزه کرده‌اند و ما کمتر انقلاب و جنبشی را می‌شناسیم که زنان در آن نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ایفا نکرده باشند. زنان مبارز هم‌گام با مردان علیه نظام‌های استبدادی و ضد مردمی پیکار کرده‌اند. واقعیت این است که علی‌رغم همه‌ی نقش و سهم مهمی که زنان تا کنون در انقلابات اجتماعی داشته‌اند، در سرانجام انقلابات و دگرگونی‌های اجتماعی، مسائل و مشکلات آن‌ها کمتر راه حل اصولی و واقعی یافته است. انقلاب‌های بورژوازی به دلیل خصلت و اهداف خویش هیچ‌گاه قدمی در راه آزادی و رهایی زنان از نظام مردسالار و کسب حقوق مساوی با مردان برای زنان برنداشته‌اند. جنبش سنتی کمونیستی نیز گرچه مسائل و مشکلات اجتماعی زنان را مطرح کرده و برای رهایی آن‌ها سیاست و تئوری‌های قابل توجهی تدوین کرده است ولی در عمل، به ویژه پس

از شکست انقلاب اکتبر، اندکی پس از کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست شوروی، این تئوری‌ها و سیاست‌ها هیچ‌گاه عملاً تحقق نیافتند.

بنابراین چگونگی برخورد به آزادی و رهایی زنان از قیود و بندهای سنتی و تحقق برابری جنسیتی، یکی از ستون‌های اساسی انقلاب اجتماعی است که عدم توجه به آن بدون تردید به شکست انقلاب می‌انجامد. شاید بتوان علل ناکامی جنبش کمونیستی در زمینه مبارزه برای رهایی زنان را در درک اکونومیستی غالب بر این جنبش که تغییر و دگرگونی مناسبات اجتماعی را نه در مبارزه‌ی طبقاتی بلکه از طریق رشد نیروهای مولد و تکامل اقتصادی و تکنیکی جامعه‌ی پس از انقلاب می‌پنداشت، یافت.

در عین حال، تفکر غالب بر جنبش کمونیستی مسائل و مشکلات زنان را سطحی و روبنایی می‌دانست که تازه پس از تغییر زیر بنای اقتصادی جامعه است که می‌توان در جهت حل آن‌ها گام برداشت. بدین‌سان با تفکیک یکی از مسائل اساسی جامعه که در ارتباط مستقیم با زیربنای تولیدی آنست و در واقع محصول تقسیم کار مبتنی بر شیوه‌ی تولید آن می‌باشد، انقلاب را از محتوای تاریخی و اجتماعی آن خالی نمود و به باور من این یکی از عوامل اصلی شکست انقلاب بود. در یک کلام انقلاب اجتماعی بدون جهت‌گیری علیه

نظامِ مردسالار قادر نخواهد بود سلطه‌ی طبقاتیِ بورژوازی را در هم شکند و به جای آن مناسباتِ اجتماعِ متری را بنشاند. پدرشاهی و مردسالاری در جامعه، در حقیقت بازتابِ سلطه‌ی طبقاتیِ طبقاتِ ارتجاعی بر جامعه است. به‌طور کلی ظلم و ستم علیه زنان با تکوینِ مالکیتِ خصوصی و پیدایشِ طبقاتِ آغاز شد و در روندِ تکاملِ جوامع در دوران‌های مختلف اشکال و مضامینِ متنوعی به خود گرفته است. در حقیقت، جنبشِ زنان به معنای واقعی و سیاسیِ آن در دورانِ سرمایه‌داری شکل گرفت و زنان برای رسیدن به یک سلسله مطالباتِ سیاسی-اجتماعی و از بین بردنِ نابرابری‌ها و اجحافاتِ که به ویژه شاملِ حالِ زنانِ طبقاتِ محرومِ جامعه (کارگران و زحمت‌کشان) می‌شد، به مبارزه پرداختند. در این نبرد، زنان در کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته موفق به کسبِ برخی حقوقِ اجتماعی شدند ولی هنوز در زمینه‌ی برابریِ کامل با مردان یا به عبارتِ دقیق‌تر، در از میان برداشتنِ نظامِ مردسالاری راهِ ناهم‌وار و درازی را در پیش دارند. اما، در جوامعِ پیرامونی از قبیلِ ایران که به دلیلِ عقب‌ماندگیِ اقتصادی و اجتماعی و حاکمیتِ بلامنازعِ دیکتاتورها، کمتر فضایی برای مبارزاتِ واقعی اجتماعی باز شده است، از یک‌سو و عدمِ توجهِ جریاناتِ سیاسی به اهمیتِ مسأله‌ی زنان در مبارزه برای دگرگونیِ سیاسی و اجتماعی و دموکراتیزه کردنِ

شرایط اجتماعی، از دیگر سو، جنبش زنان هیچ‌گاه، به عنوان جنبشی اجتماعی که دارای شرایط و ویژگی‌های معین است امکان رشد و تکامل نیافته است. پس از استقرار جمهوری اسلامی که با سرکوب شدید و همه جانبه نیروهای مترقی، کارگران و زحمت‌کشان سنگ بنای آن گذاشته شد، زنان به نحو بی‌سابقه‌ای تحت فشار قرار گرفتند و از همه‌ی حقوق اجتماعی محروم گشتند. زنان در این دوران به مبارزه‌ای ملموس ولی فاقد جهت و سازمان‌یافتگی و بیشتر عکس‌العملی نسبت به اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی حاکمیت اسلامی دست زدند. گرچه این مبارزه به شدت سرکوب شد و هر روز بیش از پیش زنان در چنبره‌ی ستم اسلامی از حق زیست به عنوان یک انسان کامل محروم می‌شوند ولی وجود مادی و اجتماعی آن‌ها مزاحم جدی ادامه‌ی حیات حاکمیت اسلامی است.

در اینجا باید یادآوری کنیم که در قیام مردم ایران در سال ۱۳۵۷ که منجر به درهم‌پاشی نظام شاهی گردید، نیروی عظیم زنان یکی از پایه‌های اساسی آن بود. شرکت زنان اما، در این جنبش بدون طرح خواست‌های ویژه‌ی آنان انجام گرفت و در این زمینه می‌توان از مسئولیت مستقیم و آگاهانه‌ی نیروهای مدعی "چپ" و کمونیست سخن گفت. اغلب این نیروها که می‌باید پرچمدار

مبارزات اجتماعی زنان باشند، خود تصور مغشوش و ناروشنی از نقش و اهمیت آزادی زنان در روند انقلاب اجتماعی و دموکراتیزه کردن شرایط جامعه داشتند و متأسفانه هنوز هم این تفکر در بقایای این جریانات به حیات خود ادامه می‌دهد. بخش نسبتاً وسیعی از نیروهای مدعی کمونیسم تحقق برابری میان زن و مرد را هنوز منوط به تحقق انقلاب اجتماعی می‌دانند و بنابراین ضرورتی برای مبارزه‌ی مشخص بر سر مسأله‌ی زنان در پیش از انقلاب نمی‌بینند. در حالی که درست بر عکس، تحقق انقلاب اجتماعی در بستر مبارزه برای برابری زنان با مردان و رهایی این دو از قید و بند جامعه‌ی طبقاتی و سلطه‌ی سیاسی و اجتماعی بورژوازی تکوین می‌یابد.

در مقابل این انحراف اما انحراف دیگری که سالیان دراز بر جنبش زنان سایه انداخته آن را از حرکت در جهت تغییر شرایط و اوضاع، در مسیر تحقق برابری زنان با مردان باز داشته است، قرار دارد. برخی جریانات اصولاً آزادی و رهایی زنان را نه در مبارزه‌ی طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری حاکم بلکه در خارج از آن می‌پندارند و به این ترتیب جنبش زنان را از عناصر اجتماعی مهمی که دارای منافع تاریخی معینی در درهم شکستن نظام سرمایه‌داری دارند، محروم می‌سازند. چگونه ممکن است که ادعای برابری و آزادی برای زنان را کرد ولی

از مبارزه‌ی طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری که عامل اصلی نابرابری و اجحاف نسبت به زنان و مردان است، طفره رفت. بنابراین، بحث پیش از هر چیز بر سر یافتن مقام واقعی جنبش زنان در روند تغییر بنیادی جامعه است که به عنوان جزیی از یک کلیت سیال اجتماعی مطرح است و به این ترتیب دارای روابط و پیوندهای مبارزاتی هدفمند با نیروی طبقه‌ی بالنده‌ایست که رسالت و توان دگرگون ساختن روابط اجتماعی را دارد. این به این معنا نیست که برای جنبش زنان در مبارزه‌ی طبقاتی علیه نظام حاکم ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی قایل نشد و فراموش کرد که زنان کارگر و زحمت‌کش در روند تولید و تقسیم کار اجتماعی، نه تنها توسط بورژوازی استثمار می‌شوند بل که در خانواده‌ی سنتی و در رابطه با کار خانگی نیز دارای همان موقعیت می‌باشند. این وضعیت نامناسب که نه تنها در تقسیم کار خانگی و اداره‌ی امور خانواده تولید و بازتولید می‌شود بل که در احزاب و گروه‌های اجتماعی که خواهان برچیدن نظام سرمایه‌داری و رها شدن از زیر سلطه‌ی طبقاتی هستند نیز در اشکال و مضامین دیگری به حیات خود ادامه می‌دهد. دلیل آن روشن است: احزاب و گروه‌های سیاسی خود به عنوان پدیده‌هایی اجتماعی تحت تاثیر روابط اجتماعی حاکم قرار دارند و در خود سلطه‌ی مردسالاری را که در

ساختار اجتماعی و سیاسیِ جوامع طبقاتی مقام ویژه‌ای دارد، بازتاب می‌دهند. این بازتاب البته به تناسبِ عمق و شدتِ مخالفتِ آن‌ها با ایدئولوژیِ نظام سرمایه‌داری، شدت و ضعف دارد ولی به هر رو به طورِ مستمر در همه‌ی زمینه‌ها از فرهنگ و آموزش گرفته تا روندِ تولید و بازتولیدِ نیازهای مادیِ زندگی جریان دارد. در یک کلام، ویژگیِ جنبشِ زنان یا فمینیسمِ انقلابی در این است که از یک‌سو با نظامِ حاکمِ سرمایه‌داری برای دگرگون ساختنِ روابطِ اجتماعی درگیر است و از دیگر سو علیه مظاهرِ مردسالاری در همه‌ی شئونِ جامعه نیز پیکار می‌کند.

این دو مبارزه اما به دلیلِ خصلتِ واحدِ خویش نه در تناقض با یک‌دیگر قرار دارند و نه در صحنه‌های جداگانه‌ای انجام می‌گیرند، بلکه عناصرِ لازم و ضروری برای آزادی و رهاییِ جامعه از زیرِ ستم و سلطه‌ی طبقاتی می‌باشند. ندیدنِ این واقعیت بود که در جنبشِ کمونیستیِ سنتی نبرد علیه مردسالاری از مبارزه‌ی طبقاتی جدا گردید و در نتیجه، حلِ مسائلِ زنان به آینده‌ای نامعلوم که هیچ‌گاه فرا نرسید، محول شد. این امر نه تنها کمکی به حلِ مسائلِ زنان در جامعه‌ی پس از انقلاب ننمود بلکه یکی از عواملِ مهم و مؤثر در ناکامیِ انقلابِ اجتماعی نیز بود. بنابراین، لبه‌ی تیزِ مبارزه‌ی زنان علیه مردان نیست بلکه

زنان و مردان، به‌ویژه آن‌جا که مبارزه ماهیتِ طبقاتی می‌یابد هر دو به عنوان اجزاء یک نبردِ طبقاتی لازم و ملزوم یک دیگرند و پیروزی بر نظام سرمایه‌داری بدون مبارزه‌ی مشترکِ آن‌ها امکان‌پذیر نیست. بورژوازی درست با سوءاستفاده از ویژگی‌های جنبشِ زنان است که می‌کوشد آن را از مبارزه‌ی طبقاتی جدا سازد تا از طریق تفکیک و تجزیه‌ی عناصرِ اصلیِ مبارزه علیه سرمایه‌داری، به حیاتِ خویش ادامه دهد.

درست با چنین دیدی است که من به چگونگیِ سازماندهیِ مبارزه‌ی زنان نگاه می‌کنم. این سازماندهی که می‌تواند در زمینه‌های مختلف و مراحلِ گوناگونِ مبارزه اشکال و مضمون‌های متنوعی به خود بگیرد- اگر بخواهد واقعاً در جهتِ از میان برداشتنِ نظامِ مردسالار حرکت کند- راهی جز سمت‌گیریِ طبقاتی علیه نظامِ سرمایه‌داری ندارد. در این سمت‌وسو است که می‌تواند به عنوان بخشی تفکیک‌ناپذیر از مبارزه‌ی پرولتاریا و سایرِ زحمت‌کشان برای تدارکِ جامعه‌ای نوین، رها و آزاد از قید و بندِ روابطِ کالایی مطرح گردد.

گذری تاریخی به نقشِ انقلابیِ زنان

در جنبش‌های اجتماعی

جابر کلیه

زنان در تمام جنبش‌های عظیم اجتماعی که در تاریخ بشریت منجر به تغییرات اساسی در زندگی انسان‌ها شده است، شرکت فعال داشته‌اند. در قرون وسطا، زنانی بودند که در میان فرقه‌های مسیحی رادیکال، باور به نوعی کمونیسم ابتدایی داشتند و به آن عمل می‌کردند و این امر موجب خشم ثروتمندان و سران کلیسا شده بود. در جریان انقلاب انگلستان گروه‌های رادیکال زنان تحت عنوان "برابری طلبان"، "مدافعان آزادی"، "خطباء" و ... سهم مهمی در طرح مسائل اجتماعی و افشای نابرابری‌های حقوقی داشتند که به‌طور کلی نظم اجتماعی را زیر سوال کشیده، در پی تحقق آزادی و عدالت اجتماعی بودند. این گروه‌ها، در سال ۱۶۷۰، به‌اتفاق *ستنکا رازین Stenka Razine*، یکی از مبارزان عدالت‌خواه، رهسپار ستپ‌های روسیه شدند تا دهقانان را به قیام علیه شرایط غیر انسانی که در آن به‌سر می‌بردند، تشویق کنند.

زنان مبارز، در دوران جدید نیز در رأس توده‌های از گرسنگی به جان آمده که دست به قیام در شهرهای بزرگ تجاری اروپا زده بودند و غله‌های فئودال‌ها را ضبط کرده تا آن‌را به "بهای عادلانه" بفروشند، قرار گرفتند. در جریان انقلاب

فرانسه، زنان با تظاهرات مسلحانه‌ی خود، شاه را مجبور کردند در اکتبر ۱۷۸۹ به پاریس بیاید تا خواست‌های مردم گرسنه را در مقابل او مطرح سازند و در سال ۱۷۹۵ این زنان بودند که دوباره قیام علیه فقر را اعلام کردند.

نقش زنان در جنبش‌های انقلابی در روسیه

ظاهراً، برای اغلب کسانی که بر مبنای نقطه‌نظرهای بورژوایی مدعی فمینیسم و مدافع حقوق و برابری زنان هستند، امر اثبات شده‌ای است که در جنبش کمونیستی، به‌ویژه در انقلاب اکتبر و دولت متکی بر نظام شورایی، هیچ توجهی به مسائل ویژه‌ی زنان نشده و اصولاً کمونیست‌ها در فکر چنین مسأله‌ای نبودند و نیستند. اینان تحولات بعدی در شوروی را که در واقع پس از شکست انقلاب اکتبر و برقراری سلطه‌ی بوروکرات‌ها بر این کشور رخ داده است، به دوران انقلاب و چند سالی که کمونیست‌ها در مقابل توطئه‌های ضد انقلاب داخلی و خارجی، به تحکیم دست‌آوردهای انقلاب اکتبر مشغول بودند، تعمیم می‌دهند. مطالعه‌ی زیر که کاووشی است در اسناد تاریخی جنبش کمونیستی و مبارزات بلشویک‌ها در روسیه که چند سالی نیز از تاریخ بعد از

انقلابِ اکتبر را در بر می‌گیرد، خلافِ آن را نشان می‌دهد. در تاریخِ شوروی ما به‌طور کلی شاهدِ دو دورانِ کاملاً متمایز هستیم؛ یکی دورانِ انقلاب و دیگری دورانی است که پس از شکستِ انقلاب، یعنی از سال‌های ۳۰ به این‌سو، تحولاتِ جامعه را رقم زده است. البته عوامل و زمینه‌های حرکت‌های قهقرایی در شوروی، در مبارزه‌ی طبقاتی در این کشور، از همان ابتدا وجود داشته است و درست همین مسائل بودند که به سهمِ خود موجبِ شکستِ انقلاب و از میان رفتنِ دست‌آوردهای اجتماعی و سیاسیِ کارگران و زحمت‌کشان شدند.

برخلافِ ایده‌ی رایج، بلشویک‌ها علیرغمِ همه‌ی ضعف‌ها و نارسایی‌های خود در زمینه‌ی حلِ کاملِ مسالهِ زنان، اولین و پی‌گیرترین جریانِ سیاسیِ آن دوران بودند که کوشیدند مسائلِ زنان را بر اساسِ تئوری‌های مارکسیستی، در مبارزه‌ی طبقاتی و اجتماعی در دستورِ کارِ خود قرار دهند. در سال‌های اولِ انقلاب، با وجودِ مشکلاتِ ناشی از عقب‌ماندگی‌های اجتماعیِ ویژه‌ی روسیه و وجودِ برخی جریاناتِ محافظه‌کار در حزب، به برکتِ مبارزه‌ی زنانِ بلشویک، کوشش‌های عملیِ دوران‌سازی در زمینه‌ی آزادی و رهاییِ زنان انجام گرفت که متأسفانه این دست‌آوردها، دیری نپاییدند و همراه با بسیاری پیشرفت‌های انقلابیِ دیگر، طُعمه‌ی نظامِ بوروکراتیکِ محصولِ شکستِ انقلاب شدند. در زیر

نکاتِ مختصری از تاریخِ نبردِ بلشویک‌ها در زمینه‌ی ایجادِ شرایط برای رهاییِ زنان از قیدها و بندهایِ جامعه‌ی سنتی و برابریِ جنسیتی را می‌آوریم تا دریابیم که چگونه انقلاب در مسیرِ خود عقب‌ماندگی‌ها و تابوهای جامعه‌ی مردسالار را دگرگون می‌سازد.

گرچه زنانِ روسیه طیِ قرن‌ها در تمامِ شورش‌ها، قیام‌ها و گروه‌هایِ انقلابی شرکتِ فعال داشته، پیشاپیشِ جنبش‌های توده‌ای قرار گرفتند، با این‌همه باید منتظرِ سالِ ۱۹۱۷ بود تا جنبشِ زنان تحتِ یک برنامه‌ی تدوین شده توسطِ زنانِ انقلابی، خواست‌های آزادی‌خواهانه‌ی خود را مطرح کند. این خواست‌ها به‌ویژه از حمایتِ توده‌ای در میانِ زنانِ دهقان و کارگر برخوردار بودند. با انقلابِ اکتبر، زنان برای اولین بار در ائتلافِ رهبریِ یک انقلاب قرار گرفتند. انقلابِ اکتبر اولین انقلابی است که به زنان بدونِ هیچ محدودیتی، حقِ انتخاب کردن و انتخاب شدن داد، برابریِ آن‌ها با مردان را به رسمیت شناخت و با این هدف که آزادیِ زنان را تامین کند، با تدوینِ قوانینِ ویژه، یک برنامه‌ی اجتماعی را به اجراء گذاشت.

این اولین بار در تاریخِ انقلاب‌هایِ توده‌ای بود که زنان به چنین دست‌آوردی نایل می‌شدند. این امر البته در آن دوران ساده نبود و طبعاً موجبِ تشدیدِ

تضادها و توسعه‌ی مبارزه در میان نیروهای اپوزیسیون نیز گردید. سوسیال‌دموکرات‌ها گرچه در حرف و در تئوری مدافع برابری زنان با مردان بودند، ولی در عمل در برابر کوشش بلشویک‌ها برای وارد کردن زنان به ائتلاف رهبری انقلاب بارها مخالفت خود را اعلام کرده بودند. با این همه و علی‌رغم همه‌ی کوشش‌های بلشویک‌ها در جهت تحقق آزادی زنان و شرکت آن‌ها در تمام ارگان‌های رهبری انقلاب، به دلیل ناپایداری در ادامه‌ی این کوشش‌ها، حزب کمونیست هرگز نتوانست رابطه‌ی میان مسائل طبقاتی با آن‌چه تبلور روابط اجتماعی جنسیت است را برقرار کند. حزب کمونیست که مدعی برابری زنان بود، طی سال‌های ۱۹۳۰ و در دوران جنگ جهانی دوم و در جریان روند بازسازی کشور، به بسیج توده‌ای زنان، آن‌طور که در سال ۱۹۱۷ بود، اهمیت چندانی نداد.

دوران انقلابی شرکت زنان در جنبش‌های اجتماعی، طی انقلاب ۱۹۱۷ و در جریان جنگ داخلی اشکال مختلفی به خود گرفته بود. زنان کمونیست نقش و مسئولیت‌های بزرگی در رأس سازمان‌های محلی حزب و کمیته‌های مهم استراتژیک از جمله درمسکو و سن‌پترزبورگ داشتند ولی به ندرت به مسائل ویژه‌ی زنان می‌پرداختند. در بهار ۱۹۱۸، بحث در مورد قرارداد برست -

لیتوفسک با آلمان در حزب درگرفت، زنانی که متعلق به گروه "کمونیست‌های چپ" بودند با شور و حرارت چشم‌گیری در مخالفت با پذیرش شرایط تحمیلی آلمان، در این بحث شرکت کردند. در عین حال بسیاری از زنان بلشویک داوطلبانه با لباس مبدل در رأس گروه‌های پارتیزانی به مناطقی از قبیل اوکراین، که به اشغال ارتش آلمان در آمده بود، گسیل شدند تا در آن‌جا علیه آن به مبارزه بپردازند. زنان دیگری نیز به سازماندهی زنان در کارخانه‌ها پرداختند و در درون حزب نیز دست به انتشار نشریه‌ای ویژه‌ی مسائل زنان زدند. آن‌ها به این ترتیب می‌خواستند در عین شرکت در مبارزات اجتماعی و فعالیت‌های انقلابی حزب، مسائل ویژه‌ی خود از قبیل مناسبات عقب‌مانده در خانواده‌ی سنتی، رابطه با همسران و مسالهی فرزندان خویش را نیز مطرح سازند. پیش از ۱۹۱۷، زنان بلشویک مانند همه‌ی انقلابی‌ها، زندان را نیز تجربه کردند و برخی حتا فرزندان خود را در زندان به دنیا آوردند و برخی دیگر با فرزندان خود در یک سلول زندان به سر می‌بردند. رابطه‌ی فرزندان با مادران، برخلاف مردان، تناقضات و مشکلات ویژه‌ای برای زنان به همراه می‌آورد و آن‌ها را ناچار می‌ساخت از خود مایه بیشتر بگذارند.

بلشویک‌ها، تا سال ۱۹۰۵، به‌طور واقعی کوششی جدی در سازماندهی زنان نکرده بودند. کولانتای بارها از رهبران حزب خواسته بود تا تصمیمی برای تأسیس یک سازمان از زنان کارگر اتخاذ کنند، ولی این تقاضای او به عناوین مختلف پذیرفته نشد. به‌طور کلی مناسبات عقب‌مانده و به نوعی مردسالارانه در بخش‌هایی از حزب، شرایطی ایجاد کرده بود که در میان رهبران چندان علاقه‌ای به سازماندهی زنان کارگر حول مسائل ویژه‌ی آن‌ها وجود نداشت. اما، از سال ۱۹۱۰، که زنان کارگر نقش فعالی در مبارزات کارگری یافتند، توجه حزب نیز نسبت به آن‌ها جلب شد. حزب، در سال ۱۹۱۳ در اولین بزرگداشت روز جهانی زن، میتینگ‌هایی سازماندهی کرد که توده‌های وسیعی از زنان کارگر را به خود جلب نمود. در این دوران، در پر/ودا، نشریه‌ی ارگان حزب، بخش ویژه‌ی زنان وجود داشت و در سال ۱۹۱۴، حزب برای جلب توجه زنان انتشار نشریه‌ای به نام *Работница* را آغاز کرد. در اولین شماره‌ی این نشریه بر این واقعیت تأکید شده بود که مسالهی رابطهی مناسبات اجتماعی جنسیت دارای اهمیت فراوانی است: "زنان آگاه سیاسی می‌بینند که جامعه به طبقات تقسیم شده است ... به نظر آن‌ها جدایی میان زن و مرد معنای واقعی ندارد." پس از انقلاب فوریه، توسط کمیته‌ی حزب در پتروگراد،

انتشار نشریه‌ی *رابوتنیتسا*، که در جریان جنگ متوقف شده بود دوباره آغاز گردید ولی با هرگونه سازماندهی مستقل زنان کماکان مخالفت می‌کردند و این درحالی بود که در شهرها زنان، به‌ویژه همسران سربازان، خود به سازماندهی خویش پرداخته بودند. مبلغان نشریه‌ی *رابوتنیتسا* با تشکیل میتینگ‌ها با شرکت ده‌ها هزار زن، توده‌های وسیعی از زنان را بسیج کردند. حزب سرانجام نسبت به پیشنهاد *الکساندرا کولانتای* در زمینه‌ی سازماندهی جنبش خودجوش زنان، با فراخواندن، کنفرانس زنان کارگر پتروگراد در ماه نوامبر، پاسخ مثبت داد. در این کنفرانس ۵۰۰ هیئت نمایندگی که منتخب و بیان‌گر خواست‌های هزاران زن زحمت‌کش بودند، شرکت کردند. این کنفرانس موجب شد که در میان توده‌های زنان کارگر جنبش عظیمی به هواداری از برنامه‌ی بلشویک‌ها دامن زده شود. با این همه، رهبری حزب کماکان در مورد سازمان‌یابی ویژه‌ی زنان بی‌اعتنا بود. پیشنهاد و استدلال‌های *الکساندرا کولانتای* مبنی بر ضرورت تشکیل کمیسیون‌های منطقه‌ای برای سازماندهی ویژه‌ی زنان باز هم با بی‌توجهی رهبری حزب مواجه شد.

طی تابستان ۱۹۱۸، *کولانتای* به‌اتفاق تعداد زیادی از زنان بلشویک تقاضای برگزاری یک کنگره‌ی سراسری زنان را نمود که کمیته مرکزی سرانجام موافقت

کرد تا در تمام کشور دفت‌هایی برای تعیین نمایندگان زنان تشکیل شود. ولی امیدواری زنان به تشکیل کنگره به دلیل شرایط جنگ داخلی نتوانست جامه‌ی عمل بپوشد. تمام شبکه‌های راه‌آهن تخریب و راه‌ها غیر قابل عبور و خطرناک شده بود. به‌علاوه، کمتر سازمان محلی حزب علاقه‌ی زیادی در آن شرایط به تشکیل کنگره‌ی زنان ابراز کرده بود. تا روز افتتاح کنگره تنها چهار هیئت نمایندگی توانسته بودند حضور بیابند و صدها تلگراف از اطراف و اکناف کشور، مبنی بر تأخیر ورود نمایندگان زنان به دلیل وضع خراب راه‌ها دریافت شده بود. سرانجام هنگامی که کنگره افتتاح گردید بیش از ۱۲۰۰ نماینده‌ی زن توانسته بودند در روسیه‌ی تکه‌پاره شده توسط جنگ داخلی، خطر‌ها و مشقت‌های راه را بر خود هم‌وار ساخته به مسکو برای شرکت در کنگره بیایند.

نمایندگان کنگره طرحی در زمینه‌ی سازمانی با ثبات و دائم برای زنان تهیه کرده بودند. در سپتامبر ۱۹۱۹، این طرح توسط حزب تایید گردید و بخش دائمی برای زنان به نام ژنوتدل *Zhenotdel*، تحت اتوریته‌ی کمیته مرکزی حزب تأسیس گردید که بودجه‌ی آن از طریق کمیته‌های محلی در کارخانه‌ها و روستاها تامین می‌شد. بسیاری اعضای مرد حزب در سطح محلی با این استدلال که این "تلف کردن وقت و پول" است، با ایجاد سازمان زنان مخالف

بودند. آن‌هایی هم که موافق بودند، همه دارایِ نظرِ واحدی در این زمینه نبودند؛ برخی بر این باور بودند که سازماندهیِ زنان برای تربیتِ کادرهای آینده‌ی حزب و بسیجِ زنان برای حمایت از برنامه‌هایِ آن مفید است و برخی دیگر معتقد بودند که این سازمان باید صرفاً خود را به مسائلِ زنان محدود سازد، به‌ویژه زندگیِ روزمره‌ی آن‌ها را تغییر دهد. این تناقض در طی سال ۱۹۲۰ شدت یافت و موجب مخالفتِ هرچه بیشتر در سطوحِ تحتانیِ حزب و سندیکاها علیه ژنوتدل گردید. طبعاً این اختلاف‌ها تا درونِ سازمانِ زنان نیز بازتاب یافت زیرا وظایفِ این سازمان در عینِ حال که برخورد به مسائلِ زنان در زندگیِ روزمره و تشویقِ آن‌ها به اجتماعی کردنِ کارِ خانگی بود، تربیتِ کادرهای زن برای دولت و حزب نیز در زمره‌ی وظایفِ سازمان قرار داشت. هدف این بود که خانواده تجدید سازمان یافته کارخانگی مجانی که در واقع امری تحمیلی و مضاعف به زنان بود، جای خود را به کارِ اجتماعی میانِ زن و مرد بدهد. بسیاری از فعالانِ سازمانِ زنان نه تنها در مسائلِ سیاسی آموزش می‌یافتند بلکه خود را به عنوانِ سازمان‌دهندگانِ با تجربه‌ی جنبش آماده می‌ساختند. آن‌ها به فعالیت در سندیکاها، سازمان‌های اجتماعی و گروه‌های حزبی می‌پرداختند و به مثابه‌ی هسته‌های فعال، در جهتِ رهاییِ زنان مبارزه

می کردند. موفقیت‌های سازمان زنان ژنوتدل محصول چند عنصر مهم در دوران پس از انقلاب اکتبر از قبیل تعهد کامل گروهی از بلشویک‌ها، وجود پشتیبانی واقعی، هرچند محدود در میان زنان کارگر در مؤسسات و کارخانه‌ها و سرانجام تضمین رهبری حزب بود. البته در فراهم کردن همه‌ی این عوامل نقش و پافشاری خود زنان، به‌ویژه در پایه‌های حزب، تعیین‌کننده بود.

چنین سازمانی بدون فشارهای دائمی که توسط رهبرانی چون الکساندرا کولونتای دنبال می‌شد، به‌ویژه بدون پشتیبانی زنان "رخت‌شوی"، کارگران زن در صنعت بافندگی و دیگر بخش‌های اقتصادی امکان تحقق نداشت. با وجود کوشش‌های حزب برای تحقق برابری میان زن و مرد، اما فشارهایی که از پایین وارد می‌شد، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. این سازمان نه به دلیل وضعیت رسمی آن بلکه به علت این که اولین سازمان زنان بود که با حمایتی که از توده‌های زنان زحمت‌کش کارگر و دهقان کسب کرد، توانست خود را تحمیل کند. این سازمان به‌طور مشخص مسالهی جنسیت را در روابط اجتماعی قرار داد و به‌این ترتیب در جهت حل آن، در روند رشد اجتماعی کردن زندگی کوشید. بدین‌سان این سازمان ارزش تاریخی مهمی به خود اختصاص داد. هنگامی که بلشویک‌ها قدرت سیاسی را به‌دست گرفتند، تصور

آن‌ها از آزادی زنان مبتنی بر تئوری مارکسیستی بود. بلشویک‌ها، علی‌رغم اختلاف نظر در مورد سازمان مستقل زنان، نسبت به برابری زنان با مردان عمیقاً باور داشتند و می‌کوشیدند تا زنان در فعالیتهای سیاسی شرکت کامل نمایند. آن‌ها معتقد بودند که زنان زمانی می‌توانند به تساوی با مردان دست یابند که از کار خانگی مجانی رها شوند. آغاز زندگی نوین در سوسیالیسم شرایط را برای تغییر روابط میان جنسیت‌ها فراهم ساخت. همه وظایف خانوادگی و کارخانگی به‌طور کلی به صحنه‌ی عمومی منتقل شد. رخت‌شوی‌خانه‌های مشترک، کودکان‌ها، سالن‌های غذاخوری همگانی جای کار خانگی زنان را گرفت. کار پرداخت‌شده‌ی زنان باعث شد که آن‌ها در مقابل شوهر و فامیل خود استقلال اقتصادی بیابند و به‌این ترتیب شرایط مادی برای آزادی زنان فراهم گردید. قرارداد ازدواج که حاوی نابرابری اقتصادی است ارزش خود را از دست داد و زن و مرد با هم در یک اتحاد آزاد زندگی مشترکی را آغاز کردند. هرگاه هم که مایل بودند، به سادگی از هم جدا می‌شدند. خانواده نقش اقتصادی و تاریخی سنتی خود را از دست داد.

قبل از انقلاب، کلیسا و دولت تقریباً هیچ حقی برای زنان روس قایل نبودند و طبق قوانین جاری، زنان باید مطیع کامل شوهران خود می‌بودند: آن‌ها ناگزیر

بودند با شوهر خود زندگی کنند، نام او را بر خود نهند و وضعیت اجتماعی‌ای که به‌سود او بود را بپذیرند. تا سال ۱۹۱۴، یک زن نمی‌توانست شاغل باشد، گذرنامه به نام خود دریافت کند، تحصیل نماید، ملکی را بدون رضایت شوهر بخرد یا بفروشد و ... برخی حقوق‌دانان لیبرال می‌کوشیدند تا قوانین روسیه را اندکی تغییر دهند ولی هیچ‌گاه موفق نشدند.

بلشویک‌ها بلافاصله پس از کسب قدرت سیاسی حتا از آن‌چه این رفرم‌خواهان لیبرال ممکن بود تصور کنند، فراتر رفتند. در دسامبر ۱۹۱۷، دو حکم مختصر کلیسا را از هرگونه دخالت در امور خانواده ممنوع کرد و ازدواج مدنی را جانشین ازدواج شرعی نمود و طلاق را به خواست هرکدام از طرفین ممکن ساخت. در سال ۱۹۱۸، قوانین مشخص و کاملی در مورد خانواده به اجرا درآمد و در سال ۱۹۲۷، قوانین باز هم رادیکال‌تری جای آن‌ها را گرفت. این قوانین در زمان خود، پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین قوانین در جهان بودند. در اغلب کشورهای اروپا و ایالات متحده تازه در سال ۱۹۷۰ قوانینی شبیه آن‌چه در مورد طلاق در شوروی بود، به تصویب رسید ولی تا امروز هیچ کشور سرمایه‌داری هنوز قوانینی مثلاً در مورد فرزندان نامشروع، مانند آن‌چه در شوروی بود که برای آن‌ها حقوق کامل را پیش‌بینی می‌کرد، وضع نکرده است.

این قوانین زندگی مشترکِ دو فرد بدونِ این‌که باهم ازدواج کرده باشند را به رسمیت می‌شناخت، زنان را در امور اقتصادی خود مستقل و صاحب اختیار کامل می‌دانست. زن یا مرد کافی بود به اداره‌ی ثبت احوال مراجعه کند تا مسالهی طلاق حل شود. در سال ۱۹۲۰، اتحاد شوروی اولین کشور در جهان بود که سقط جنین را قانونی کرد و بیمارستان‌ها و پزشکان می‌توانستند به تقاضای ساده‌ی افراد، به‌طور مجانی و در شرایط مطمئنی از نظر سلامتی آن را انجام دهند.

این قوانین موجب شدند تا رقم طلاق به نحو چشم‌گیری ارتقاء یابد و در سال ۱۹۲۰، اتحاد شوروی بیشترین تعداد طلاق در تمام کشورهای اروپایی را به خود اختصاص داده بود. در مسکو از هر دو ازدواج یکی منجر به طلاق شده بود. این وضعیت اما، از سال‌های ۳۰ به بعد رو به افول نهاد. در سال ۱۹۳۰، رهبری حزب تصمیم گرفت ژنوتدل (*Zhenotedel*) (سازمان اصلی زنان) را منحل نماید و کادرهایی که در رابطه با سازمان‌های زنان فعال بودند برای انجام "وظایف عمومی" به کارخانه‌ها و مؤسسات فرستاده شدند. در سال ۱۹۳۶، قانون جدیدی در مورد طلاق و سقط جنین، برنامه‌ی انقلابی آزادی زن

را موردِ سوالِ جدی قرار داد و زنانِ انقلابی به تدریج از صحنه‌ی سیاست و مبارزاتِ اجتماعی کنار گذاشته شدند.

سقوطِ نظامِ حاکم بر شوروی در پایانِ دهه‌ی ۸۰، که دیگر کمتر اثر و نشانی از دست‌آوردهای انقلابِ اکتبر را با خود داشت، وضعیتِ زنان را وخیم‌تر ساخت. سرمایه‌داریِ خصوصی در روسیه، اساسی‌ترین حقوقِ زنان را لگدمال ساخت. در صنایع و مناطقِ کشاورزی بسیاری از زنان به دلیلِ تعطیلیِ مؤسساتِ تولیدی و چپاولِ امکاناتِ اقتصادی توسطِ کادرها و رهبرانِ سابق و سرمایه‌دارانِ تازه به دوران رسیده، ناچار شدند برای امرارِ معاش به تن‌فروشی، گدایی و کارهای غیر انسانیِ دیگر پناه ببرند.

زنان را مجبور کرده‌اند دوباره خانه‌نشین شوند تا به "وظایفِ واقعیِ خود به عنوانِ یک زن بپردازند!"

مطالعاتی که توسطِ یونیسف در سال ۱۹۹۹ در ۲۷ کشور اروپایی از جمله روسیه، انجام گرفت نشان می‌دهد که بی‌کاری و آزارِ زنان به‌طور وحشتناکی رو به رشد است.

گرچه دست‌آوردهای انقلابِ اکتبر، از جمله آزادی‌ها و حقوقِ اجتماعی که زنان در این دوران به برکتِ مبارزه و شرکتِ فعالِ خود در روندهایِ انقلابی، به‌ویژه سهمِ مهمی که در به سرانجام رساندنِ انقلابِ اکتبر داشتند، لگدمالِ نظام‌های سرمایه‌داری شدند، با این همه انقلابِ اکتبر و تحولاتِ عظیمی که در روسیه در سال‌های کوتاهِ انقلاب به‌وقوع پیوست در حافظه‌ی تاریخیِ زنان و مردانِ این کشور زنده است.

انقلابی دیگر لازم است تا به این همه فقر و مذلت و نابرابری، به‌ویژه در موردِ زنان پایان دهد. بدونِ تردید این بار پرولتاریایِ روسیه به اتفاقِ پرولتاریایِ سایرِ کشورها، نظامِ سرمایه‌داری را به زباله‌دانِ تاریخ خواهد فرستاد و با درس‌آموزی از شکست‌های گذشته، راهِ بازگشتِ آن را سد خواهد نمود!

حدیقہ، کارگرِ گونی بافی

پروانہ قاسمے

سوتِ اولِ کارخانه را که می‌شنیدیم می‌دانستیم که تا چند دقیقه‌ی دیگر می‌آید

سوتِ دومِ کارخانه، خیابانِ پُر از کارگرانی که با دوچرخه و یا پیاده می‌آمدند، می‌شد

سوتِ سوم به خانه می‌رسید...

برای اولین بار بود که مرا با خود سرکارش می‌برد

همیشه دلم می‌خواست ببینم چه کار می‌کند

واردِ کارخانه شدیم، به همه می‌خواست بگویند که من بچه‌ی برادرش هستم

خیلی سعی کرد ولی کسی صدایش را نمی‌شنید

من با چشمانِ باز به همه جا نگاه می‌کردم

دستگاه‌های سیاه و بزرگ بالا و پایین می‌رفتند
سرِ هر دستگاهی کسی ایستاده بود و مراقب بود
از پهلویِ هر کس که می‌گذشتیم، می‌گفت، یعنی داد می‌زد که من کی هستم،
آن‌ها هم داد می‌زدند چی؟...
آن‌قدر صدایِ دستگاه‌ها بلند بود که کنارِ هم،
در گوشِ هم داد می‌زدند، ولی صدایِ هم‌دیگر را نمی‌شنیدند
من با تعجب به صورتِ همه نگاه می‌کردم...
یا صبحِ زود می‌رفت شب می‌آمد و یا شب می‌رفت فردا صبح می‌آمد
نمی‌دانم چند ساعت کار می‌کرد ولی می‌دانم فقط برای خواب می‌آمد
هیچ‌وقت آرام حرف نمی‌زد،
همیشه با داد و فریاد صحبت می‌کرد و همیشه خسته بود از همه چیز
آن روز فهمیدم چرا این‌طور بود...
بعضی وقت‌ها شب‌ها که خوابم نمی‌برد، می‌شنیدم که گریه می‌کرد،

نگران بود

می‌گفت دستگاه‌های جدید آمده می‌گویند خیلی‌ها اخراج خواهند شد

همیشه نگران بود،

اگر برادرش نبود زندگی‌شان خیلی سخت‌تر از این می‌گذشت

ولی برادر هم هر از چندگاهی، شب‌ها می‌آمد، شب‌ها می‌رفت

مدت‌ها بود به تهران رفته و مخفی زندگی می‌کرد...

زندگی‌اش رفته‌رفته مثل همه‌ی کارگرهای دیگر سخت‌تر می‌شد

یک بار خواستند بازنشسته‌ش کنند ولی توانست رئیس کارخانه را راضی کند و

به کار ادامه دهد

چون اگر کار نمی‌کرد وضع زندگی بدتر از قبل می‌شد...

وقتی برادرش را گشتند، دیگر هیچ‌کس را نداشت

آنقدر گریه و زاری کرد، خودش را زخمی کرد که همه‌ی صورتش را خون گرفته بود

وقتی دست‌هایش را گرفته بودم تا به خودش صدمه‌ای نزنند، آنقدر به من فحش داد و بد و بی‌راه گفت...

می‌گفت برادرم را تو کشتی و بارها از حال رفت...

دیگر مرا نمی‌توانست ببیند، وقتی مرا می‌دید حالش خراب می‌شد

بهتر دیدم وقتی می‌آمد تا باقی خانواده را ببیند، برای چند روزی به جای دیگر بروم...

موقع بازنشستگی رئیس کارخانه گفته بود، از موقعی که به دنیا آمده‌ای کار کرده‌ای؟

چون در یکی از خانه‌های کارخانه زندگی می‌کرد،

او و کارگرانِ دیگر را بعد از بازنشستگی از خانه به طرز فجیعی بیرون انداختند...

چون کسی را نداشت، چون جایی برای رفتن نداشت،
پاسدارهای رژیم اسلامی تمام وسائل‌اش را در خیابان میان گل و لای ریختند
و خودش را بیرون انداختند...

می‌گفتند مثل دیوانه‌ها در خیابان داد و فریاد می‌کرده...

بیست سالی از مرگ برادرش می‌گذشت،
وقتی برای تبریک عید به خونه زنگ زدم،
آن‌جا بود و برای اولین بار بعد از بیست سال با من حرف زد،
او دیگر مرا بخشیده بود،

دوباره برای برادرش سوگواری کرد، با هم حرف زیادی نزدیم بیشتر گریستیم،
ولی این بار دیگر مرا بخشیده بود

فهمیده بود که جلادانِ شاه برادرش را کشتند و قبول کرده بود که من هم
هم‌چون برادرش برای آرمان‌هایمان مبارزه کرده و می‌کنیم

دیگر فهمیده بود که در مبارزه علیه رژیم‌های دیکتاتوری چون رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی عزیزان زیادی را از دست داده و می‌دهیم و مبارزه هم‌چنان ادامه دارد

اگر پدر را گشتند، فرزندانش بلند خواهند شد و مبارزه ادامه پیدا خواهد کرد...

از زمانی که دختر هفت‌هشت ساله‌ای بود در کارخانه شروع به کار کرد، صبح تا شب و شب تا صبح، کمتر می‌خندید، همیشه با داد حرف می‌زد، گاهی شب‌ها در تنهایی گریه می‌کرد
دیگر کمتر کسی از خانواده‌اش زنده بود...

وقتی مُرد چیزی نداشت

تنها یک صندوق کوچک که در آن چند وسیله و لوازمی که به یادگار نگه داشته بود

چیزهایی باقی مانده از وقتی که به ایران مهاجرت کرده بودند
با کشتی از دریای خزر گذشتند و به ایران آمدند،
پدر اهل باکو بود و با آن‌ها نیامد،
مادر با چهار فرزندش با خواهران و برادران خود به ایران مهاجرت کردند...
دوران سختی بود، زندگی به فقر و بدبختی گذشت....
او و برادرش خیلی زود از سنین کودکی شروع به کار در کارخانه کردند...
حدیقه کارگری از کارخانه‌ی گونی‌بافی بود و مثل کارگران دیگر،
تنها آرزوی دنیای دیگری را داشت

تقدیم به کارگران و زحمت‌کشان

اگر مسائل زنان را به‌طور مجرد و بدون ارتباط طبقاتی و اجتماعی آن در نظر بگیریم، امری که زمینه‌ی فکری و سیاسی برخی فمینیست‌های لیبرال را تشکیل می‌دهد، مشکلات زنان به‌طور عام شامل همه‌ی زنان، صرف نظر از تعلق طبقاتی آن‌ها می‌شود. زیرا در عرف جامعه‌ی مردسالار بورژوایی، مساله‌ی جنسیت و این که زن به عنوان جنسیت درجه دو، از حقوق اجتماعی مساوی با مردان برخوردار نمی‌باشد، مساله‌ی پوشیده‌ای نیست. در عین حال نباید فراموش کرد که زنان بورژوا به دلیل تعلق طبقاتی به طبقه‌ی حاکم و شرکت مستقیم و غیر مستقیم در سلطه‌ی سیاسی با زنان کارگر و زحمت‌کش تفاوت‌های چشم‌گیری دارند. مضافاً، کم نیستند زنان بورژوا که در ارگان‌های سرکوب دولتی از بالا تا پایین دارای مسئولیت‌های تعیین‌کننده‌ای هستند.

